

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

در جلسه‌ی قبل راجع به این فقره از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمایند: **أَمَّا اللّوَاثِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يورثُ الحِمَاقَةَ وَالبَلَهَ** قبل از اینکه میل و اشتها به مرتبه‌ی نیاز برسد، شما از خوردن پرهیز کنید.

راجع به کیفیت و کمیت و وقت و موعد تغذیه و هدف از تغذیه، عرض شد خدمت رفقا و دوستان که راجع به این صحبت خواهد شد و پیش از آنکه ما به این مطلب بپردازیم راجع به اصل ریاضت، که این ریاضت آیا بطور کلی لازم هست یا نیست؟ بعضی‌ها برای ما یا شفاهتاً یا کتباً می‌نویسند حالا نمی‌شود انسان به آن مقامات بدون ریاضات برسد؟ حتماً باید با ریاضت برسد؟ حالا اینها تصورشان از ریاضت سختی و مشقت است، نه مشقت نیست منظور ترتیب اموری است که انسان بر وفق آن امور، کار خودش را تنظیم و برنامه‌ریزی کند و منطبق با آن برنامه حرکت کند و کسی نتواند او را از پیروی آن برنامه باز دارد، که همه‌ی مساله به این سومی برمی‌گردد، چون انسان خودش گاهی اوقات یک برنامه‌ریزی می‌کند، فلان برنامه را انجام بدهد، فلان مساله را، فلان مطلب را بگوید، نسبت به فلان کار اقدام کند، ولی در بین راه ممکن است افرادی بیایند و ممانعت کنند، و سوسه‌اش کنند سنگ جلوی پا بیاندازد، حتی تهدید کنند، حتی ممکن است تهدید کنند، ولی انسان وقتی که تشخیص یک مسیر صحیح را می‌دهد، نباید دیگر به چیزی فکر کند نه اینکه بخواهد فکر بکند و بعد حالا نسبت به

آن تصمیم بگیرد،

اگر نظر رفقا باشد یک مرتبه من این قضیه را خدمت رفقا عرض کردم که یکی از بستگان، من آنجا بودم در زمان مرحوم آقا، ایشان تشریف آورده بودند در منزل ما برای ناهاری که اقربا و منتسبین آمده بودند و ایشان هم آمده بودند در آنجا، اتفاقاً یک قضیه‌ی جالبی اتفاق افتاد که در ارتباط با همین مساله، که تذکرش الان به نظرم آمد که خدمت رفقا عرض کنم بد نیست، ما نشسته بودیم در خدمت ایشان، صحبت از این بود که اگر فرزند پدر یا مادرش را بخواهد دعوت کند به منزل، چگونه این مطلب را اظهار کند؟ بگوید ما شما را دعوت می‌کنیم فلان روز برای صرف ناهار یا شام یا صبحانه تشریف بیاورید؟ به این نحو بگوید؟ یا اینکه اصلاً دعوت کردن در اینجا صحیح و درست نیست؟ اعتقاد بنده این بود که دعوت کردن در اینجا یک نوع اهانت تلقی می‌شود که انسان به پدر بگوید برای فلان روز ما شما را دعوت می‌کنیم که به منزل تشریف بیاورید، نظر بعضی از افراد دیگر که در آنجا در حضور ایشان بودند این بود که نه، انسان باید دعوت کند، چطوری باید دعوت کند بالاخره به یک نحوی به یک عبارتی، من می‌گفتم نه! هزار جور عبارت داریم اصلاً لازم نیست به عبارت دعوت باشد، مرحوم آقا می‌خندیدند، خلاصه در مباحثات ما سکوت کرده بودند و می‌خندیدند تا اینکه

بالاخره ما غلبه کردیم و مرحوم آقا فرمودند این درست می‌گوید، فرزند نباید پدر را دعوت کند منزل فرزند منزل پدر است و پدر بر او ولایت دارد و هم بر خودش و هم بر فرزندش ولایت دارد دعوت کردن یعنی غریبه، چطور اینکه انسان رفیقش را دعوت می‌کند یا غریبه را دعوت می‌کند برای مجلس، برای ناهار خُب آن بجای خود، این قضیه را من از مرحوم والد در اینجا یک مرتبه به نظر آمد که خدمت رفقا عرض کنم، تا بدانیم که مساله‌ی پدر و مادر شوخی نیست، مساله، مساله جدی است و یک واقعیت است تا این حد، بعد خود مرحوم آقا فرمودند خُب نظر تو چیست در این قضیه؟ گفتم که نظر من این است که انسان بیاید اطلاع بدهد بگوید ما فلان روز قوم و خویش‌ها را گفتیم بیایند در آنجا، حالا هر طوری که نظر شماست، گفتند بله این خوب است و به این کیفیت صحبت کردن اشکال ندارد، این مساله مطرح شد

علی کل حال ایشان تشریف آوردند آنجا و یکی از بستگان سببی نشسته بود و این مطلب را مطرح کرد که آقا حالا فرض کنید که ما وضعیتمان عوض شده حال و هوایمان عوض شده، ارتباط ما با شما برای فامیل مشخص شده است و خُب بسیاری از افراد بودند که اینها در همان زمان سابق با مرحوم آقا چندان میانه‌ای نداشتند و ایشان را صوفی می‌دانستند، بنده این مساله را آوردم اگر نظر رفقا باشد در جلد اول (کتاب اسرار ملکوت) که ایشان را صوفی می‌دانستند و درویش می‌دانستند، مرحوم آقا می‌گفتند که درویش خب سبیل دارد، کشکول دارد، مو تا اینجا دارد، تبرزین دارد، ما تبرزین اصلا نمی‌دانیم چیست؟ کشکولمان کجا بود؟ سیلیمان کجا بود؟ درویش‌ها می‌آیند سیلیمان را تا اینجا،

من دیده‌ام درویش‌ها و حتی اقطاب آنها را که معمم هم بودند، و یک مرتبه در یکجا بودیم که قضیه اش را برای رفقا عرض کردم مربوط به اقطاب همین سلسله بود و سبیل تا اینجا و اتفاقا هم یک کتابی من از ایشان دیدم و ایراد گرفته بودند که این سبیل گذاشتن اشکال دارد چرا شما انجام می‌دهید؟ ایشان جوابی که داده بود جواب، جواب صحیح به نظر نمی‌رسید ایشان در آنجا نوشته بودند که دینی را به موئی نبسته‌اند، ولی پاسخ این مساله این است که بله دین را به موئی نبسته‌اند ولی دل و نفس شما را که به مو بسته‌اند، می‌گویی نه! خُب برو بزن، کاری ندارد این قیچی، فردا بزن، پس دل و نفس شما را بسته‌اند ولی دین را نبسته‌اند درست است، و انسان باید بر طبق قانون عمل کند وقتی در شرع سبیل گذاشتن کراهت شدید دارد چرا انسان بیاید و مخالفت کند؟ آیا درست است که شما که بخصوص در یک همچین زیی هستید و عمامه و کذا و مردم از شما یک همچین چیزی ببینند، حالا آدم چی را می‌خواهد اثبات کند؟ چی می‌خواهد بگوید؟ حالا که چی؟ بگوید من درویشم! خُب

درویش در دلت باش، انسان باید درویش باشد، بله، من هم می‌گویم باید درویش باشد، ولی درویش
در دل، نه درویش در گِل، درویش در باطن، نه درویش در ظاهر، درویش یعنی از خودت بیرون

بیا، فقر داشته باشد، آن جامه‌ی فقری که رسول خدا بر خود پوشید و فرمود الفقر فخری^۱ فقر فخر من است، برو آن جامه را بپوش، نه اینکه کلاه کذا و تبرزین کذا و قیافه‌ای که بخواهی خودت را ... همین قیافه‌ات را که عوض کردی از درویشی خارج شدی و اهل دنیا شدی، اهل دنیا چندجور است بعضی‌ها ریش می‌تراشند و اهل دنیا هستند و بعضی‌ها ریش را آنقدر دراز می‌کنند که به پا می‌رسد آنها هم اهل دنیا هستند، در بعضی از این کتب هست، آنچه که ما روایت داریم آنست که محاسن به اندازه‌ی یک قبضه باشد، حالا بنده دراز کنم فرض کنید تا این پائین، خب این که چی یعنی؟ می‌خواهم به افراد چی را نشان بدهم؟ این غلط است، باید هرچیزی به حسابش باشد و به اندازه باشد، آن چیزی را که انسان به جای پرداختن به واقع، می‌خواهد به خود بپردازد آن می‌شود دنیا، حالا هرچی می‌خواهد باشد، شمایی که الان بر خلاف روایات سبیلت را بلند می‌کنی داری به خود می‌پردازی، می‌خواهی بلند شو برو سبیلت را بزن، می‌بینی نفست یک جوری شد! آخ! امروز عوض شدم، آخ هان این آخ‌ها چی است؟ بخاطر اینکه درویش نیستی، درویشیت قلبی است، درویش واقعی آن درویشی است که طبق دستور عمل کند، باطنش را متصل به خدا کند، قلبش را از ماسوی‌الله تهی کند، حالت فقر و نیاز را در دل بوجود بیاورد، اما اینکه بخواهد دل را متوجه ظاهر کند، دل را متوجه لباس و کیفیت ظهور خاص در میان افراد بکند، این خودش توجه به ماسوی‌الله است، این خودش جداشدن از فقر است این خودش دورافتادن از همان مکتب و مرام است، ببینم شما که الان این کار را انجام می‌دهی امام صادق هم می‌کرد؟ امام صادق هم سبیلش را تا چانه‌اش می‌آورد؟ یا امیرالمؤمنین می‌کرد این کار را؟ یا اینکه این کار را امام رضا می‌کرد؟ یا نه شما داری می‌کنی؟ شما در مقابل آن مکتب داری مطلب جدیدی عرضه می‌داری که ما این هستیم! اشکال ندارد انسان بعضی مطالب را که به نظرش می‌رسد، مطالب صحیح و راه و روش صحیح، چه در زی و در چه اطوار، اینها را انجام بدهد، در صورتی که از ناحیه‌ی شرع خلافتی برای آن نیامده باشد، مخالفتی از ناحیه‌ی ائمه برایش نیامده باشد این اشکال ندارد، ولی با توجه به این مسائل و ندیده گرفتن مصادر و ندیده گرفتن آنچه را که از ناحیه بزرگان رسیده است، اینها همه خلاف است، سبیل گذاشتن خلاف است و برخلاف سنت است و برخلاف احادیث است و انسان نباید این کار را انجام بدهد، چنانکه تراشیدن ریش، آن هم خلاف است و البته تراشیدن ریش حرام است و لکن گذاشتن سبیل حرام نیست و کراهت شدید دارد.

^۱ جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۱۱

باید انسان طبق دستور عمل بکند و طبق آنچه را که به او گفته‌اند عمل بکند و بداند یک عملی را که انجام بدهد و این عمل برخلاف نفسش باشد از دهها نماز و صدها نماز که بر اساس توجه دل به این ظواهر انجام می‌دهد تاثیرش بیشتر است، شما همینطور خیال می‌کنید نماز می‌خوانید و رفتید الصلاة قربان کل تقی^۱ رفتید و به بالا رسیدید؟ رفتید و مراتب را طی کردید؟ نه آقا جان! نماز این کار را انجام نمی‌دهد، نماز انجام می‌دهد در صورتی که این نماز بر اساس توجه بنده به خدا باشد نه بر اساس توجه بنده به خود، وقتی که من به

خود توجه دارم حالا می‌نماز بخوانم، وقتی که من به خود توجه دارم به لباسم توجه دارم می‌نماز بخوانم، وقتی که به قرائت خود توجه دارم ...

من یکجا دیدم که یک امام جماعتی داشت نماز می‌خواند و در بلندگو هم پخش می‌شد و داشت ادای کیفیت بعضی از همین امام‌جماعت‌های کشورهای دیگر را در می‌آورد! گفتم به به عجب نمازی! عجب خدائی! عجب وضعیتی! گفتم در خانه‌ات هم همینطوری می‌خوانی؟ توی خانه‌ات که هستی و کسی نیست و کسی نمی‌شنود؟ هان؟ شاید آن هم برای تمرین و اینها می‌شود انسان پیش خودش تمرین کند تا اینکه بیرون اینطوری بخواند! حالا این نماز چیست؟ یک صورت ظاهری دارد و یک شکل و نمای ظاهری دارد و همین! غیر از این چیزی نیست، تازه بعد از نماز، ضبط را روش می‌کند بگذارد ببیند آنجوری درآمد یا نه؟ توی **وَ لَا الضَّالِّينَ تَوَىٰ اِيَّاكَ نَعْبُدُ**، بالا بردن و پایین آوردن صدایش شد یا نه؟ آن را می‌گذارد این را هم می‌گذارد با هم مقابله می‌کند! رفع اشکال می‌فرماید! و تصحیح در صوت و صعود و نزول می‌فرماید! اینها چیست؟ اینها همه اش دنیاست، همه‌ی اینها دنیا است، همه‌ی اینها توجه به ماسوی‌الله است، همه‌ی اینها توجه به غیر خدا و توجه به ظواهر است و تاثیری در آنجا ندارد، نماز، آقا بیا عادی بخوان یا حالا از شما عکس می‌گیرند یا نمی‌گیرند بیا نمازت را بخوان، خانه چطوری نماز می‌خوانی؟ حالا عبايت کنار رفت، رفت که رفت به جهنم این که درست کردن ندارد، صافش کنیم، این طرفش کنیم، این حرفها را ندارد، نمازی را که انسان می‌خواند در آن نماز توجهی نباید داشته باشد به غیر از خدا و به غیر از آن مسائل و مطالبی که در حال نماز آن مطالب را ادا می‌کند، وقتی دارد توجه می‌کند به ایاک نعبد و ایاک نستعین، درست بگویند، شوخی نکند با خدا، به جد بگویند، تصور نکند که **اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** الفاتحة، ۵ این که حالا بعضی‌ها می‌گویند: که

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵.

ما چون واقعا ای‌ک نعبد نمی‌گوییم، و واقعا قصد نمی‌کنیم که واقعا خدا را عبادت کنیم، وقتی اینطور نیستیم پس بنابراین نباید قصد جدی کنیم باید قصد حکایی کنیم و اخبار کنیم، اخبار از اینکه فرض کنید ما دستور داریم ای‌ک نعبد بگوییم و الان هم طبق دستور عمل می‌کنیم، این نماز ربات است، این نماز نیست، به آن مقداری که می‌توانید باید ای‌ک را درست بگویید نیت کنید که خدا اضافه کند، بلکه اشکال ندارد می‌گوییم خدایا ما نمی‌توانیم آن ای‌ک نعبد ی که امیرالمؤمنین گفت بگوییم واقعا نمی‌توانیم تا روز قیامت هم نمی‌توانیم، آن ای‌ک نعبدی که امام صادق عرضه داشت به خدا، آن ای‌ک نعبد را ما نمی‌توانیم بگوییم، خُب یک در میلیونش را که می‌توانیم بگوییم، می‌گوییم خدا ما الان این را نمی‌توانیم بگوییم ولکن ما این را می‌گوییم تو جامه حقیقت به او بپوشان، خودمان را جلو ببریم، خودمان را در پیشگاه خدا دست‌کم نگیریم، موقعیت خودمان را در پیشگاه خدا دست‌کم نگیریم و از این دست‌کم گرفتن مأیوس نشویم، نه، بدانیم که خدا به ما لطف دارد، خدا ما را عزیز دارد و خدا ما را موفق کرده است که الان در کنار او بایستیم. و می‌توانستیم این کار را نکنیم و خیلی‌ها هستند که توفیق برای این دو رکعت نماز را پیدا نکردند و نخواهند کرد، حال که این توفیق برای ما پیدا شده چرا از

این سفره استفاده نکنیم؟ چرا بهتر فایده و نفع نبریم؟ چرا آنطوری که بزرگان فرموده‌اند عمل نکنیم که وقتی مشغول به نماز می‌شوید باید این معانی را به واقع و به حقیقت ادا کنید تا اتصال به ملکوت این الفاظ و وصل شدن به مفاهیم و وصل شدن باطن و مثال و بالاتر از مثال که ملکوت است که بالاتر از جنبه مثالی و صوری است، بالاتر از جنبه‌ی مثالی و صوری خود را به مفاهیم و به معانی این کلمات وصل کنید بروید داخل، بروید و یک مقداری نزدیک بشوید

فرض کنید شما اگر بخواید یک نماز بخوانید، نماز از الحمد لله رب العالمین اینطور نیت بکنیم که: ما که بلد نیستیم حمد خدا را بکنیم خُب این که هیچ! الرحمن الرحیم خب ما که معانی رحمان و رحیم را خوب نمی‌فهمیم آنطوری که بقیه فهمیدند خُب این هم هیچ! **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** الفاتحة، ۵ **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** الفاتحة، ۶ خدا ما را هدایت کن به راه راست خُب ما که در راه راست هستیم، این دیگر هدایت بکن ندارد، خُب بعد از تشیع و این وضعیتی که داریم خب بالاتر از این هم مگر مساله ای هست؟ **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** الفاتحة، ۷ به همان‌هایی که نعمت دادی و از گمراهان قرار ندادی، خُب ما به این نیت بخوانیم چی شد؟ چهار رکعت گذشت، چهل رکعت اگر بعد از این بخوانیم چه نتیجه‌ای برای ما حاصل شد؟ چه حال و هوایی پیدا کردیم؟ چه تغییری در خود بعد از نماز پیدا کردیم؟ مگر نفروموندن وقتی که نماز می‌خوانید بعدش ببینید آیا تبدل حالی برایتان شده یا نشده اگر شده خدا را شکر کنید و اگر نشده بدانید این نمازی که خواندید نمازی بوده که از روی عادت خوانده شده است مگر این حرفها را نزدند؟ خُب آیا با این خواندن نماز و با این کیفیت، انسان به این مرتبه می‌رسد؟ با این نحوه که ما که نمی‌توانیم ایاک نعبد بگوییم چون پیغمبر می‌گفت ما هم می‌گوییم، چاره نداریم، نگوییم نمازمان باطل است، سوره حمد را حتما باید بگوییم، او می‌گفت ایاک نعبد ما هم می‌گوییم، او می‌گفت الحمد لله ما هم می‌گوییم، او می‌گفت **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** الإخلاص، ۱ ما هم می‌گوییم، خُب همین؟ او می‌گفت و ما هم می‌گوییم! خُب یک بچه هم بگوید یک نوار هم بخواند همین است، یک سی دی هم بگذارید همین است، ضبط هم بخواند بخواند همین است من هم بخوانم همین است، آن ضبطی که الان دارد می‌گوید ایاک نعبد چیزی می‌فهمد؟ مطلبی درک می‌کند؟ عبودیتی را می‌فهمد؟ یا فرض بکنید که **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** الفاتحة، ۲ دارد می‌گوید معنای حمد را می‌فهمد؟ معنای شکر را می‌فهمد؟ چی می‌فهمد؟ صد دفعه باز همان آهن است و سیم است و پلاستیک، خبری نیست، این که گفتند شما بگو این چه نمازی است؟ هان! رفقا، دارند توجه می‌کنند که من منظورم چیست؟

این که بزرگان می فرمودند که وقتی نماز را می خوانی به قصد انشاء باید خواند و به قصد اینکه الان این نماز بر تو نازل شده است و الان تو متوجه این نماز شده ای و الان تو مکلف به این نماز شده ای و الان سوره ی حمد بر تو نازل شده و خدا می گوید این که بر تو نازل شده برای من بخوان، این را که من بر تو نازل کردم حالا بیا برای من بخوان، من به تو یاد دادم که بگویی الحمد لله حالا می گویی بلد نیستی؟ من به تو یاد دادم که بگویی ایاک نعبد و ایاک نستعین حالا می گویی از من بر نمی آید؟ من به تو یاد دادم که چگونه خودت را در

معروض هدایت قرار بدهی **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** خدایا من را در این نماز در راهی قرار بده که بر آنها نعمت کردی، خُب بله در آن راه قرار بده یعنی استمرار ببخش، از این راهی که من الان دارم، مرا به این طرف و آن طرف منحرف نکن، دائماً انسان باید از خدا بخواهد، دائماً انسان باید این مساله را طلب کند، پس شما خیال کردید که چی؟ نماز یک مساله‌ای است که دو رکعت را بیا بخوان و رفع تکلیف شد و برو پی کارت، نماز همه اش دعا است، همه اش خواست است، خدایا مرا در راه عرفای الهی خودت قرار بده، **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**، انعمت علیهم چه کسانی است؟ به روایت صریح از رسول اکرم صراطُ علی^۱، صراط، صراط علی است و شیعیان علی، شیعیان علی چه کسانی هستند؟ سلمان، ابوذر، مقداد، اینها هستند ما را در آن راه قرار بده آیا ما در راه سلمانیم؟ واقعا الان به خودمان فکر کنیم، هستیم یا نیستیم؟ ما در همان افق حرکت می‌کنیم؟ افکار ما در همان افق است؟ اگر سلمان الان بیاید بنشیند پیش ما، همین امروز جمعه، بیاید بنشیند پیش ما با ما صحبت کند به ما نمی‌خندد؟ خُب او یک شیعه و ما هم یک شیعه، او یکی و ما هم یکی، اگر از کیفیت توحیدمان بپرسد از کیفیت شناخت امام بپرسد، بابا آمد دو کلمه با ابوذر حرف زد ابوذر دوام نیاورد و داشت سیم‌ها قاطی می‌شد، بلند شد رفت پیش پیغمبر، گفت نگاه کن بین دارد چه می‌گوید؟ حضرت به سلمان گفت باهاش مدار کن، چه خبر است؟ این تحمل ندارد، اباذر با آن مقامش با آن وضعیتش، این کلام، کلام پیغمبر است: لو علم اباذر ما فی قلب سلمان لقتله او کفره^۲ اگر اباذر می‌دانست که در دل سلمان چیست و سلمان در چه افکاری است و در چه افقی است و به چه مطالبی معتقد است، چه مطالبی معتقد است، اگر می‌دانست

راجع به این قضیه تصور کردیم؟ شما الان تصور کنید، خُب آن اطلاعاتی را که تا بحال از دین و پیغمبر و معاد و مبداء و ولایت و اینها به ما داده اند خُب ما بلدیم مگر چیز دیگری هم هست؟ تازه آنچه را که اباذر در قلبش است اگر ما می‌دانستیم ما این بلا را سرش درمی‌آوردیم، ما چه می‌دانیم؟ ما از ولایت چه می‌دانیم؟ ما از حقیقت امام علیه‌السلام چه می‌دانیم؟ ما از کیفیت ربط چه می‌دانیم؟ بعد از گذشت هفتاد سال از سَنَمَان تازه می‌گوییم امام اشتباه می‌کرد و مطالبش اشتباه بود و مسائلش با علوم امروز مخالف بود! دست شما درد نکند! خُب حالا این خندیدن ندارد؟ حالا این خندیدن ندارد واقعا؟ نه تنها بعضی بلکه همه‌ی افراد و همه‌ی اشخاص. من این قضیه را می‌خواستم در آخر صحبت‌م

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۴

^۲ مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

بگویم ولی حالا در ابتدا آمد.

ما در مشهد مشرف بودیم، یک روز یک شخصی آمده بود به دیدن مرحوم آقا یکی از بزرگان اهل علم بود که الان فوت کرده و به رحمت خدا رفته، آمده بود به دیدن ایشان، در ضمن صحبت بحث از مساله‌ی ولایت امام علیه‌السلام شد، ولایت امام، البته صحبت روی مساله‌ی ولایت فقیه رفت و بالنسبه ولایت امام هم

مطرح شد و ایشان از افتخارات علمی خودش را و آن یافته های سالها درس و تحقیق خودش را در روایات و ... این را نقل می کرد که اگر امام علیه السلام به یک نفر بگوید برو زنت را طلاق بده یا از شوهرت طلاق بگیر این اصلاً از امامت ساقط می شود!! و دیگر به این نباید توجهی کرد خُب یعنی اگر امام زمان علیه السلام الان تشریف بیاورند و به یک نفر بگویند که دیگر از این به بعد ادامه زندگی برای شما و برای عیالتان صلاح نیست و باید از هم جدا بشوید، خُب همین که ایشان این حرف را زد دیگر امام زمان نیست! چرا؟ چون امر به خلاف شرع کرده است! ادامه ی زندگی دست ما است، شرع این ادامه ی زندگی را در دست ما قرار داده، بخواهیم زندگی می کنیم نخواهیم جدا می شویم، مگر امام می تواند حکم کند؟ مگر امام می تواند خلاف شرع بیان کند؟ اصلاً اصل امامت بر این است که مطابق با شرع عمل کند، اگر امام آمد یک روز حرف خلافی زد، حرف مخالف با شرع زد، چگونه آن حجیتی که بر اساس آن حجیت کلام امام علیه السلام تنفیذ دارد آن حجیت باقی و برقرار می ماند؟ چگونه اینطور می شود؟ مرحوم آقا فقط نگاه می کردند و می خندیدند، چه بگویند؟ می خندیدند، نه جوری که او خیال بکند که مطلب غیر از این است، گاهی اوقات خنده از روی استهزاء می کنند، گاهی اوقات نه، آدم واقعاً خنده اش می گیرد، بعد از هفتاد سال یا هفتاد و پنج سال سن ایشان بود، آن موقع بعد از این همه درس خواندن و این همه احادیث و فلان، انسان بگوید اگر امام علیه السلام بگوید از امامت ساقط می شود! این است؟ این میزان معرفت ما به امام است که خُب البته اگر رفقا این مسأله را مطالعه کرده باشند نمیدونم در جلد اول یا دوم اسرار من راجع به این قضیه صحبت کرده ام.

واقعاً اگر سلمان بیاید و در اینجا بنشیند و راجع به اعتقادات ما صحبت بشود، به ما نمی خندد؟ خُب حال اگر سلمان یکی از آن مطالبی که در ذهن و در دل دارد و به آن مسائل رسیده است نه اینکه از پیغمبر شنیده یا از امیرالمؤمنین، خودش رفته رسیده، سلمان اینطور نبود که بشنود، به مطلب رسیده بود، یکی از آن حرفها را به ما بزند ما چه وضعی پیدا می کنیم؟ این را برای این عرض می کنم که بدانید این روایت معنای دیگری دارد غیر از آنچه که در میان عوام معروف است، آنچه که در میان عوام معروف است این است، تفسیری که راجع به آن می شود: که اگر اباذر بداند که در قلب سلمان چیست، بواسطه عدم تحمل ادراک این مطلب یا تکفیر می کند و می گوید کافر شدی همانطوری که ایشان گفت اگر امام زمان این مطلب را بگوید از امام زمانی ساقط می شود، یعنی تکفیر، بر خلاف شرع حرف زدی، برخلاف نص صریح قرآن حرف زدی، بر خلاف ضرورت حرف زدی، و کسی که بر خلاف ضرورت عملی انجام بدهد و حرفی بزند خُب این در این صورت از اسلام سقوط می کند، خُب این معنای کفره، دوم

اینکه لوقته یا اینکه می‌آید می‌کشد می‌گوید مهدورالدم شد، و مرتد شد، حالا هم که مرتد شد حکمش اعدام است، همانجا شمشیر را برمی‌دارد دو نصفش می‌کند و می‌گذارد کنار، چون از اسلام بیرون آمد و حرفی زده که این اصلاً با توحید نمی‌خواند، حرفی که زده اصلاً با وحدت نمی‌خواند، حرف اصلاً بر خلاف وحدت زده، از وحدت وجود حرف زده! باید اعدامش کرد! این لقتله او کفره،

مرحوم آقای حداد رضوان الله عليه این روایت را جور دیگری معنا کردند توجه کنید، ایشان می فرمودند، البته من توضیح می دهم و از توضیح من شما معنای ایشان را درک می کنید، اگر سلمان بیاید در اینجا بنشیند و يك مطلب و یکی از آن اسراری که فهم او و ادراک او در تحت سعهی من نیست، در تحت سعهی من نیست را بگوید از آنجایی که من اعتماد به سلمان دارم و می دانم حرف بی خود نمی زند یا در اینجا اعتمادم از بین خواهد رفت مثل این آقا که همانجا که يك حرفی بر خلاف شرعی که در ذهن دارم و بر خلاف مبانی که در ذهن و نفس خودم درست کردم، چون انسان ممکن است خیلی چیزها درست کند، این شرعی که الان ما در ذهن درست کردیم آیا شرع واقعی است؟ آیا دین واقعی است؟ معارفی که ما الان در ذهن داریم آیا معارف، معارف واقعی و حقیقی است؟ ما که معتقدیم به اینکه امام علیه السلام از پشت این دیوار خبر ندارد آیا این واقعی است؟ ما که معتقدیم به اینکه امام علیه السلام يك پشه را نمی تواند بگیرد از روی هوا، این دین واقعی است؟ ما که معترفیم و اعتراف می کنیم و کتاب می نویسیم بر اینکه امام علیه السلام اشتباه هم ممکن است بکند و مانند سایر افراد است آیا این دین، دین واقعی است؟ ما که معتقدیم بر اینکه آن طهارتی که در آیه آمده: ... **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** الأحزاب، ۳۳ خداوند اراده و مشیت او تعلق گرفته که شما را به طهارت مطلقه برساند و هیچ گونه نقص و شینی نسبت به آن تحقق عصمت مطلقه که يك مرحله ای است که در آن مرحله لایقی فی الوجود الی الله در آن مرتبه یعنی از مقام اخلاص و انطباق عمل بر طبق رضای الهی بالاتر رفته، نفس فعل انسان، فعل الله شده است این را می گویند آن مقام طهارت. ... **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** الأحزاب، ۳۳ می گویند که این اراده، ارادهی تشریحی است یعنی خدا شما را راهنمایی می کنند، هدایت می کند، ای رسول خدا، ای پنج تن، ای ائمه، ای سایر افراد ما شما را راهنمایی می کنیم، ارادهی تشریحی ما بر این است که شما به اینجا برسید، کار کردید می رسید به مقام قرب، کار نکردید نمی رسید به آنجا، دست خودتان است، ارتباطی به ما ندارد، قربان عمه ام بروی، خُب این اراده نسبت به همه ی افراد است، نسبت به شمر و یزید هم خدا يك همچنین اراده ای دارد، چرا برای ائمه بیاید بگوید؟ چرا راجع به پنج تن در اینجا آمد و این حرف را زده؟ این گوهر ناسفته ای که جناب عالی سفتید آیا می دانید این قضیه به این مطلب برمی گردد و نقض به این می شود

که پس خدا راجع به سایر افراد اراده ندارد سایر افرادی که آنها به این دنیا آمدند به صرف اینکه جزو این گروه نیستند و داخل در این سلسله قرار ندارند خدا نسبت به آنها اراده ندارد که به مقام طهارت برسند اینها باید در همان ظلمت بمانند در همان وضعیت باید قرار پیدا کنند اینها همه خلاف است، آیا اینها این دین، دین واقعی است؟ یا شریعت شریعت ساختگی است؟

اگر ما آمدیم با یک همچین مساله‌ای مواجه شدیم و یکی از آن مطالبی که سلمان در دل دارد، آمد با ما مطرح کرد ما در مقابل او چه موضعی می‌گیریم؟ همین الان، همین الان روز جمعه، آمد در کنار ما نشست و یک مطلبی گفت، خُب من که نمی‌دانم چه می‌گوید، نه من خبر دارم، اگر خبر هم داشته باشم نمی‌توانم بگویم،

حالا یک مساله‌ای، یک مطلبی آمد بگوید، یک قضیه‌ای آمد برای ما گفت که شنیدن این قضیه و شنیدن این مساله در قوای باطنی و مثالی ما نمی‌گنجد و نمی‌توانیم درکش کنیم، ادراک کنیم، درک غلط است، بگویید ادراک، ادراک نمی‌توانیم بکنیم، یکی از این دو حال را به خود می‌گیریم یا اینکه همان موقع او را از عدالت ساقط می‌کنیم و او را به جنون یا خَبَل، بلاهت و یا به ارتداد، مرتد شدی، تمام شد، کارت تمام شد! یا او را متهم می‌کنیم و همانجا گردنش را می‌زنیم این می‌شود: لقتله، می‌کشد و او را از بین می‌برد البته این معنایی که داریم می‌کنم این معنا معنای عامیانه است نه آن معنایی را که آن بزرگ فرمود یا اینکه نه، ما از کشتنش صرف‌نظر می‌کنیم و قتلش را محوّل می‌کنیم به مسائل حقوقی و قانونی و این حرفها و برای خودمان دردسر نمی‌خواهیم درست بکنیم! چرا حالا ما این کار را بکنیم؟ مسئله به مراجع قانونی واگذار بشود و آنها تصمیم بگیرند ولی حداقل اینکه ما او را تکفیرش می‌کنیم، و می‌گوییم این کافر شده است این همان معنای اول.

اما ایشان چه می‌فرمود؟ می‌فرمود: ما در اینجا یکی از این دو قضیه را داریم یکی از این دو مطلب را، یا اینکه او را کافر می‌کنیم چون در تحت مُدرکات ما نمی‌گنجد، چطور اینکه همیشه این کار را انجام می‌دهیم و بجای اینکه خود را ببریم و در تحت آن مرتبه‌ی شناخت و معرفت او قرار بدهیم، مرتبه‌ی خود را بر آن مرتبه غلبه می‌دهیم و او را از آن مرتبه ساقط می‌کنیم و او را تکفیر می‌کنیم ما معمولا کتابهایی که می‌خوانیم، معمولا به مطالبی که می‌رسیم، چگونه نسبت به آنها برخورد می‌کنیم؟ آیا برخورد ما منصفانه است؟ آیا از روی تحقیق نگاه می‌کنیم؟ یا نه! تا می‌بینیم یک قضیه‌ای نقل شده بر خلاف نظر ما می‌گوییم دروغ گفته است! تمام شد.

هیچ نمی‌گوییم شاید راست گفته و چون راست گفته بروم بینم چرا؟ و قضیه کجاست؟ این زحمت را به خود نمی‌دهیم، زحمت بالا آمدن را به خود نمی‌دهیم و این مصیبت است، درد ما و درد اجتماع ما این است که اجتماع ما نمی‌خواهد خودش را بالا بیاورد، می‌خواهد همین‌جا بماند، می‌گوید من همین قدر هستم و همین‌جا می‌مانم، می‌گوییم بابا بالاتر از این هم وجود دارد، بالاتر، طبقه بالاتر، طبقه بالاتر، می‌گوید نه! همین قدر است و من می‌خواهم همین قدر بمانم، فکرم می‌خواهد در همین قدر باشد، ذهنم می‌خواهد در همین قدر توقف کند و اصلا بیش از این نمی‌خواهم، شما چه می‌گویید؟ نمی‌خواهم اصلا تو حرف بزنی، نمی‌خواهم اصلا تو مطلب بگویی، من می‌خواهم در این حد بمانم، این درد، درد ما است شیعه‌ی امیرالمؤمنین در یک حد خودش را نگه نمی‌دارد و بجای بالا کشیدن خود، دیگری را از بالا به زمین نمی‌کشاند و به جای ارتقاء روحی که او باید پیدا کند، دیگران را از

مرتبه ساقط نمی کند، ولی ما اینجور نیستیم، وقتی که با یک واقعیت برخورد می کنیم، وقتی با یک قضیه برخورد می کنیم، وقتی با یک معنا برخورد می کنیم، چگونه جبهه می گیریم؟ می گوئیم درست است یا نه؟ تا می بینیم نمی فهمیم، می گوئیم این دروغ می گوید، این سواد ندارد، این اشتباه کرده، حالا فوقش هم بخواهیم خیلی نسبت به او حسن ظن داشته باشیم می گوئیم اشتباه کرده، نمی گوئیم عجب! شاید ما تا بحال اشتباه کردیم! این را نمی گوئیم، عجب! ما اینجوری فهمیدیم برویم ببینیم

قضیه چی است! عجب! تابحال اینطور به ما گفتند! این یک مساله‌ی جدیدی است بینیم درست است یا نه؟ بینیم واقعیت دارد یا نه؟ که اگر واقعیت داشت آن وقت بیائیم خودمان را اصلاح کنیم، این کار را انجام نمی‌دهیم.

فورا می‌گوییم دروغ است و در این مساله این را بدانید آن ریاضتی که من خدمتان عرض کردم مساله‌ی ریاضت این است یعنی انسان در مقابله‌ی با حقایق آن پوشش‌هایی را که تابحال بر نفس خود بواسطه‌ی جریانات مختلف اجتماعی و شخصی و ارتباطهای خانوادگی و شخصیت و شئونی که آن پوشش‌ها بواسطه‌ی آن شئون برای خود قرار داده آن پوشش‌ها مانع از رسیدن به حق نشود این می‌شود ریاضت، لبّ و اصل و اساس مساله‌ی ریاضت این است، نه ریاضت به کم خوردن است، نه ریاضت به نخوردن است، نه ریاضت به غار رفتن است، نه ریاضت به مطالب شاق و اینها انجام دادن است، اینها نیست، آنچه که در لسان ائمه علیهم‌السلام در تعریف ریاضت آمده این است که انسان در اتجاء با قضایای واقعی خود را نبازد، خدا تو را خُرّ آفرید، خدا تو را آزاد آفرید، سیدالشهداء علیه‌السلام چه می‌گوید: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا^۱ چرا خودت را، باختی؟ چرا خودت را آن موقعیت متعالی خودت را، که باید به مقامی برسی که مورد غبطه و رشک ملائکه واقع بشوی آمدی آن موقعیت را از دست دادی و به فرومایه‌ترین افراد در این دنیا سر تعظیم فرود آوردی؟ چرا؟ برای چی؟ امام حسین این را می‌خواهد بگوید، عاشورا برای این قضیه درست شده است، من پسر پیغمبر با این مقام بلند شوم بیایم زیر سلطه‌ی یزید؟ یزید سگ‌باز، یزید قمارباز، یزید شطرنج‌باز، من باید بیایم و بگویم خلافت تو را قبول کردم، امر تو امر من است، نهی تو نهی من است، وای وای! واقعاً چه خبر بوده؟ قضیه چه بوده؟ حکم تو حکم من است، وقتی که یزید نامه فرستاد برای ولید والی مدینه در آن نامه نوشته بود باید از حسین بن علی بیعت بگیری با این مضمون، امر او امر من است، نهی او نهی من است، هرچه را که او می‌خواهد انجام بدهد باید از طرف من انجام بدهد، من آنچه را که می‌گویم باید اطاعت کند، بلند شو بلند شود، بنشینند بنشینند اینجوری اگر بیعت کرد، کرد، اگر نه سرش را جدا کن و برای من بفرست!

حُبّ حالا امام حسین زیر بار یک همچین بیعتی می‌رود؟ این دو روز دنیا ارزش این را دارد انسان یک همچین بیعتی را زیرش را امضاء کند؟ لا تکن عبد غیرک عبد غیر خودت نباش! آن هم عبد

^۱ نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۵۰.

کی؟ عبد یک حاکمی که برای رسیدن به خلافت و به حکومت خودش، از هیچ جنایتی در این دنیا فروگذار نمی‌کند، هرچه می‌خواهد باشد، باید بروی بیعت او را امضاء کنی، باید بروی زیر این سند مُهر کنی، خدا تو را بنده‌ی من قرار داد من که مافوق طبیعتم، مافوق عوالمم، مافوق هرچه مقید و هرچه محدود به امکان است، مافوق این قرار داد، می‌گویم تو بیا پیش من، با آمدن پیش من، تاج افتخار آنوقت سرت بگذار، آن وقت، مردم می‌گویند چی؟ می

گویند بیا پیش من، جای دیگری نرو، بیا در روضه‌ی من، بیا در جلسه‌ی ما، در روز جمعه به جای اینکه جاهای دیگر بروید من بگویم بلند شوید بیاید اینجا، شلوغ‌تر بشود، کفش‌های دم در بیشتر بشود، ماشین‌هایی که اینجا می‌آیند، همه بیایند ببینید که چقدر اینجا زیادتر شده و افراد بیشتر آمدند، اینها همه چی است؟ دعوت به خود، این با فیلم و تئاتر تفاوتی نمی‌کند، چه اینجا فیلم پخش بکنند چه اینجا این مطالب باشد وقتی که نیت این باشد مساله همین است، وقتی نیت این باشد تفاوتی نمی‌کند صورت مساله فرق می‌کند خود اصل قضیه تفاوتی ندارد،

مگر پیغمبر فرمود: تمام آنچه که در امت گذشته اتفاق افتاده است طابقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ^۱ در امت من هم اتفاق خواهد افتاد، دوتا دمپایی کنار هم بگذارید چه فرقی می‌کند؟ هیچ فرقی نمی‌کنند، فقط یکی راست است و یکی چپ، حالا بعضی دمپایی‌ها درست می‌کردند که چپ و راستش هم یکی بود در سابق، طابقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ یک میل فرق نمی‌کند، انحنای همان است، تدویر همان است شکل همان است، جنس همان است، همه‌اش همان است، وزن همان است، وَالْغُدَّةُ بِالْغُدَّةِ تیرهای که درست می‌کردند برای اینکه کمان‌دار داشته باشند همه‌ی آنها یکسان است همه‌ی آنها یک اندازه، بطوری که اگر شما هر کدام را بردارید و کنار همدیگر بگذارید تفاوتی برایش قائل نمی‌شوید، حضرت فرمودند: آنچه که در امم گذشته اتفاق افتاد همان امتحانات همان فراز و نشیب‌ها همان در امت من اتفاق می‌افتد بعینه، بدون اینکه تفاوت داشته باشد،

حضرت موسی از دنیا رفت اول کسی که در مقابل وصی حضرت موسی قد علم کرد زنش بود، ارتشبد فلان... شروع کرد خلق‌الله را جمع کرد، زن حضرت موسی، لابد هم که یک شبه چندتا درجه گرفت، آنکه پاسبان هم نبود از فردا شد ارتشبد و فرماندهی کل قوای لشکر بنی‌اسرائیل و نمی‌دانیم قبطی‌ها و فلان، حرکت، چه کنیم؟ برویم حکومت را از دست وصی حضرت موسی بگیریم، به این طرف و آن طرف نامه‌ها می‌نوشت، با افراد به این طرف و آن طرف، رفتند و آمدند در مقابل وصی حضرت موسی صف‌آرایی کردند، خون‌ها ریخته شد، جنگ‌ها انجام شد، بالاخره وصی حضرت موسی غلبه کرد و او را اسیر کردند و آوردند و گفت به حرمت حضرت موسی آزاد هستی و حساب و کتابت با خدا است.

عین این قضیه بعد از پیغمبر اتفاق افتاد، جناب ارتشبد عائشه! سپهبد هم نه! بالاخره زن

^۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام (ترجمه غفاری)، ج ۲، ص ۴۸۴.

رسول خدا را نمی‌شود به این درجات پائین ... نمی‌دانم بالاتر از ارتشبد هم مقامی هست یا نه؟ اطلاع ندارم، جناب حضرت ارتشبد عائشه آمدند اطرافش را گرفتند طلحه و زبیر، آمدند، گفتند: به به نگاه کن از همان چیزی که می‌ترسیدیم تویش افتادیم، علی آمد شد خلیفه‌ی پیغمبر، همانی که می‌گفت عثمان را بکشید چون سهمش را از بیت‌المال قطع کرده بود یا کم کرده بود، راه می‌رفت توی مدینه می‌گفت: اقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرَ او را به یک فرد یهودی لَنگ تشبیه کرده بود، عثمان هم می‌لنگید، می‌گفتند: عثمان لَنگ بخاطر همین بود، همان شخص

می‌آید و شروع می‌کند می‌گوید علی بن ابیطالب، عثمان را به قتل رسانده، قتل به تحریک علی بوده، تهمت شروع می‌شود، از راه حق که نمی‌توانیم بیاییم جلو، از راه صدق که نمی‌توانیم به جنگ علی برویم، چون علی خودش چیست؟ علی خودش مجسمه‌ی صدق است، صدق که با صدق نمی‌جنگد، صدق که با صدق نمی‌جنگد، راستی که با راستی در نمی‌افتد، صفا که با صفا مقابله نمی‌کند، باید آن که می‌خواهد مقابله بکند خلاف باشد، امیرالمؤمنین صدق است پس خلافش باید چی باشد؟ دروغ، این يك معیار است، خلاف صفا باید چی باشد؟ كلك و نفاق، خلاف راستی و درستی باید چی باشد؟ حُقه، آمدند حقه‌بازی کردند، تهمت زدند به امیرالمؤمنین که علی آمده و عثمان را کشته، باید از عثمان خونخواهی کنیم، نامه نوشتند به افراد، این طرف و آن طرف که من عائشه، ام المؤمنین مادر مؤمنین، زوجه رسول الله الی فلان، زن پیغمبر دارد نامه می‌نویسد! وقتی نامه به این شخص می‌آمد تکان می‌خورد، زن پیغمبر آمده يك همچین قضیه‌ای را گفته، آن احمق حالا به جای اینکه بلند شود برود تحقیق کند فوراً دلش می‌سوخت و افراد قبیله‌ی خودش را راه می‌انداخت، البته بعضی‌ها بودند که جواب می‌دادند برو توی خانه‌ات بنشین و صدایت درنیاید ولی بعضی‌ها هم يك چیزیشان می‌شد، بالاخره امیرالمؤمنین است باید اینجا امتحان بشود، همه باید بیایند رو، و همه آنهایی که ادعا می‌کردند باید بیایند رو، و باید خودشان را نشان بدهند، خدا يك سپهد عایشه، ببخشید، ارتشبد عایشه را آورد و در آنجا قرار داد و گفت این امتحان من، امتحان من، این علی این هم عایشه این هم امتحان، همه آمدند دو صف شدند، صف دروغ‌گویان، صف حقه‌بازها، صف متوجهین به دنیا، صف آنهایی که نفسشان نمی‌توانست علی مرتضی را قبول کند و تحمل کند آمدند در يك صف، و صف افرادی که آنها البته آنها هم دارای مراتب بودند صف سلمان، سلمان نه چون به رحمت خدا رفته بود، صف عمار و مقداد و حذیفه و حبیب و حجر و ... امثال ذلك و اینها در آن طرف با اختلاف مراتبی که همه‌ی آنها داشتند آنها هم در يك طرف قرار گرفتند، آمد و جنگ شروع شد و هرچه امیرالمؤمنین سعی کرد جلوی این جنگ را بگیرد، برادر عایشه محمدبن ابی بکر را فرستاد در خیمه‌ی عایشه که برو نصیحتش کن که اگر می‌شود برگردد، رفت آمد و او را بیرون کرد و بعد خیلی برخورد کرد و به عائشه گفت: ای کاش از مادرت به دنیا نیامده بودی که ننگ برای اسلام بشوی و این عار را بر خاندان رسول خدا باقی بگذاری که مردم ببینند زن پیغمبر که

مشمول آیه: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ ... الأحزاب، ۳۲** ای زنهای پیغمبر شما مثل بقیه‌ی نیستید و با بقیه زن‌ها فرق می‌کنید شما به پیغمبر منتسب هستید، فهمیدید کجا باید؟ شما زن فلان آدم الوات و اینها که نیستید، شما زن پیغمبرید **وَ لَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى** الأحزاب، ۳۳ خودتان را بیرون نیاورید، **وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ** و در منازل خود بنشینید و حرمت رسول خدا را حفظ کنید، تو حرمت رسول خدا را حفظ کردی؟ اینجا دیگر می‌تواند به برادرش بگوید که علی عثمان را کشت؟ اینجا دیگر نمی‌تواند بگوید، چون الان برادرش در مقابل اوست، سر آدمهای عوضی و آدمهای نفهم و آدمهای عامی و آدمهایی که ساده و فلان هستند می‌تواند انسان کلاه بگذارد، ولی سر برادرش را که دیگر

نمی‌تواند کلاه بگذارد و بگوید علی کشت، او گفت که دیگر حل مساله همین است و خلاصه باید علی حکومت و دولت را به ما بدهد! آنجا راستش را به برادرش گفت، امیرالمؤمنین گفت خیلی خب حالا که اینطور است دیگر چاره نداریم، جنگ شروع شد از طرفین، خلاصه امیرالمؤمنین غلبه کرد و عایشه را اسیر کردند و آوردند پیش امیرالمؤمنین ایشان چه کرد؟ گفت اعدامش کنید؟ دارش بزنید؟ چادر از سرش بردارید تا همه ببینند؟ ببینند این چه کار کرده! اگر ما بودیم این کارها را می‌کردیم! ولی امیرالمؤمنین چه کار کرد؟ یک دفعه یاد پیغمبر افتاد، او به عایشه نگاه نمی‌کند او دارد به پیغمبر نگاه می‌کند او به اینکه عایشه آن کار را کرد نگاه نمی‌کند، این کار را کرد که کرد، خودش می‌داند و خدای خودش، پیغمبر قضیه‌اش چه می‌شود؟ حرمت پیغمبر قضیه‌اش چه می‌شود؟ مرتبه‌ی پیغمبر مساله‌اش چه می‌شود؟ بین این علی و بین آنهایی که آمدند بعد از پیغمبر در خانه دخترش را آتش زدند خیلی فرق است، خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است، این علی شایسته‌ی خلافت است، این علی شایسته‌ی حکومت است این علی، امیرالمؤمنین چکار کرد گفت: و اما عایشه فقد ادرکها ضعف رأی النساء عائشه را ضعف تصمیم زنان، او را به دام انداخت و او را گرفتار کرد، فلها بعد ذلك حرمة الاولی و الحساب علی الله یعفو من یشاء و یعذب من یشاء^۱ اصلا وقتی انسان این عبارتها را می‌خواند مو بر بدنش راست می‌شود این مرد کی بود؟ این چی بود؟ در چه افقی؟ می‌گوید این یک کار را کرد، ما را هم به زحمت انداخت، از مؤمنین کشته شدند، از اصحاب خاص امیرالمؤمنین در آن جنگ کشته شدند، تقصیر کی بود؟ تقصیر عائشه بود دیگر، در همان جنگ جمل از اصحاب خاص حضرت در آن جنگ کشته شدند که خب نتیجه‌اش هم چی شد؟ نتیجه‌اش صفین شد، ولی امیرالمؤمنین به اینها نگاه نمی‌کند، زخم‌ها که به تنش خورده، در جنگ که نان و حلوا خیر نمی‌کنند، یا مثل بعضی‌ها اینجا بنشینند و بگویند موشک بزنید! نه خود امیرالمؤمنین می‌رود در وسط جنگ و از همه‌ی افراد به دشمن نزدیکتر است، حالا بقیه اگر نمی‌روند او نه، او خودش هم شمشیر می‌گرفت و خودش هم سوار می‌شد، سوار بر قاطر هم می‌شد که نگوید من سوار بر اسب شدم، سوار بر قاطر می‌شد امیرالمؤمنین،

یک وقتی، یادم آمد این قضیه بد نیست، با مرحوم آقا جایی بودیم، در همان سه سال قبل از فوتشان بود، رفته بودیم بیرون مشهد یکی دو هفته‌ای بیرون مشهد از همین بیلاقات بیرون مشهد چون حال ایشان مناسب نبود و دکتورها گفته بودند بایستی یک مدتی در بیرون از مشهد باشند در اخلمد بود،

^۱ الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۱۶۹ (با مقداری اختلاف).

یک شب صحبت این شد و ایشان می‌گفتند علت اینکه امیرالمؤمنین سوار قاطر می‌شد چی بود؟ البته من هم در کتابها خوانده بودم که آن قاطر خیلی قوی بود، خصوصاً آن قاطر با بقیه فرق داشت ایشان فرمودند نه، این برای تواضع بود، که امیرالمؤمنین که خلیفه و فرماندهی قوا بود و فرماندهی ارتش بود خود را از بقیه‌ی افراد در سطح پایین‌تر قرار بدهد در میدان، بعد ایشان این جمله را فرمودند: این جدّ ما چه کار بود که نکرد؟ این جمله، جمله‌ای است که

انسان بایستی که در آن فکر کند و بنویسد و قرار بدهد واقعا امیرالمؤمنین چه کار بود که نکرد؟ چه کاری را زمین گذاشت؟ برای ما که امروز هزار و چهارصد سال بعد آمده ایم و می‌خواهیم فهم داشته باشیم، می‌خواهیم خر نباشیم، می‌خواهیم الاغ نباشیم، توجه می‌کنید می‌خواهم چه بگویم، خُب باید به چه کسی نگاه کنیم، می‌خواهیم حرّ باشیم، می‌خواهیم آدم باشیم، امیرالمؤمنین در این قضیه چه کرد؟

در این جنگ جمل آنچه که در تاریخ نوشتند دهها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد، ننشسته بود عقب، نه، خودش جلو بود، عقب نبود، بفرمائید بروید، نه، خودش جلو بود، دهها زخم بر بدن امیرالمؤمنین وارد شد، حضرت همینطور ایستاده بودند، داشت خون از بدنشان می‌رفت و داشتند عائشه را نگاه می‌کردند، گفتند دیدی چکار کردی؟ نگاه به این طرف بکن نگاه به آن طرف بکن، بین چه کردی؟ سرش را انداخته بود پایین هیچ نمی‌گفت، بعد حضرت فرمودند: و اما عایشه فقد ادرکها ضعفُ رأی النساء خب بالاخره گرفتار شد فلها بعدُ ذلک حرمة الاولی و الحساب علی الله یعفو من یشاء و یعذب من یشاء همان حرمتی که در زمان رسول خدا داشت الان هم همان است و الحساب علی الله حساب که دست ما نیست این و الحساب علی الله بدن انسان را می‌لرزاند اینفلها بعدُ ذلک حرمة الاولی خیلی مساله نیست این و الحساب علی الله حساب با خداست نه با من علی، من وظیفه‌ی خودم را انجام دادم تکلیف خودم را انجام دادم تا اینجا رساندم به من ارتباطی ندارد خدا می‌گوید علی! از عائشه باید بگذری، تمام شد، علی! اینجا مطلب را رساندی جلوتر نباید بروی، علی! به وظیفه‌ی خودت قیام کردی و اقدام کردی، از این به بعد باید مطلب را به ما بسپاری، ما می‌گوییم چی؟ ما می‌گوییم رسول خدا محترم، باید زنش و زوجه‌ی خودش هم همان احترام را داشته باشد حالا آن هر غلطی کرد تو باید بیائی جور دیگری آن را پاسخ بدهی؟ نه، و الحساب علی الله یعفو من یشاء و یعذب من یشاء هر که را بخواهد ببخشد و هر که را هم بخواهد عذاب کند. دستور داد بیست نفر زن، نقاب پوش با زی مردانه لباس پوشیدند، یعنی با شمشیر و با نقاب، عائشه هم خبر نداشت، آنها به هیئت مرد درآمدند، مثلا از همان چفیه‌های عربی لابد در آن زمان و اینها بوده و با وضعیت نقاب که صورتشان معلوم نشود به آن قیافه، حرکت کنند عائشه را ببرند از بصره تا مدینه دو بیست فرسخ که در طول راه کسی متعرض عائشه نشود، نگفتند خب خودت حالا برو، بلکه محفوظ و معزز عائشه را رساندند تا مدینه، در تمام طول این مسیر هی می‌گفت این هم علی، نگاه کن زن رسول خدا را در میان بیست تا مرد نامحرم سبیل کلفت، گردن کلفت، نامحرم دارد راه می‌اندازد...، هنوز هم در همان هوی و هوس خودش است، نگاه کن

من را با مردها فرستاده! آخر زن پیغمبر را اینجوری می فرستند؟ آخر زن پیغمبر محترم نیست؟ معزز نیست؟ تو اگر محترم بودی این بساط را راه می انداختی؟ تو اگر برای خودت ارزش قائل بودی این اوضاع را درست می کردی؟ وقتی که به مدینه رسیدند

یک دفعه نقاب را برداشتند دیدند اینها که سبیل ندارند، اینها ریش ندارند! آنجا هم دفعه‌ی

دوم سرش را انداخت پایین

این کار امیرالمؤمنین، این کار آن حضرت، حالا صحبت اینجا بود اگر این سلمان بیاید و یک همچنین مطلبی را به ما بگوید خوب یا ما می‌آییم و نفس خود را غلبه می‌دهیم و می‌گوییم تو کافر شدی من درست می‌گوییم، تو مرتد شدی من درست می‌گویم، تو را تکفیر می‌کنم، حالا گردنش را نمی‌زنی و می‌گویی گردن زدن مسئولیت دارد، تکفیرش که می‌کنی و تفکیر کردن هم که راحت است نه مسئولیتی دارد، نه هیچی، فوراً تکفیر می‌کنی، این یک مساله، مطلب دوم اینکه نه! نمی‌توانیم او را انکار کنیم، سلمان است و کاریش هم نمی‌شود کرد نمی‌توانیم بگوییم... با زهم صد رحمت به این، چون که نمی‌توانیم بگوییم که این خلاف کرده است! سلمان است، پیغمبر راجع به او چه گفتند، امیرالمؤمنین راجع به او چه گفتند، احوالش چه حکایت می‌کند، اطوارش چگونه بوده، جایی برای ما نمانده، نمی‌توانیم، چون سالها با او بودیم، روزها و شبها با او بودیم، او را به دیانت و به صداقت و علم و معرفت، در بالاترین مرتبه نشانیدیم، حالا یک حرفی زده و ما نمی‌توانیم بفهمیم، حالا از دهنش دررفته، حالا یک چیزیش گرفته که ما را یک قلقلکی بدهد که یک همچنین مساله‌ای را مطرح بکند، نمی‌توانیم تکفیرش کنیم این چی می‌شود؟ از آن طرف هم خودمان نمی‌توانیم این مطلب را درک کنیم این کلام او که صادق است و حرفش درست است می‌آید و پدر ما را درمی‌آورد، چی می‌کند؟ ما را داغون می‌کند، چون نمی‌توانیم ضعف را متوجه او بکنیم خودمان هم که نمی‌توانیم مطلب را درک بکنیم، این می‌آید چکار می‌کند؟ پس این حرفش یعنی چی؟ پس این مطالبی که تابحال شنیدیم یعنی چی؟ شروع می‌کند با فکر بازی کردن، و سعه و ظرفیت ما به حد هضم مطلب نمی‌رسد خودمان از بین می‌رویم پس لقتله یعنی خودش، نه اینکه لقتله یعنی او را می‌کشد، اگر اباذر بداند که در قلب... ببینید چقدر معنای عجیبی ایشان کردند؟ البته از نظر فنی هم این معنا درست است، از نقطه نظر اصولی و فقهی این درست است نه آن مساله‌ی اول، این که ایشان می‌فرمایند: این است که اگر اباذر بداند که در قلب سلمان چیست، این دانستن لقتله می‌کشدش، نباید بداند، همین که او بداند که در قلب سلمان چیست از بین می‌رود، می‌زند به سرش، دیوانه می‌شود، می‌افتد، هزارتا مرض برایش پیدا می‌شود چرا؟ چون به او اعتماد دارد و این اعتماد باعث می‌شود آن خودش از بین برود، یا اعتمادش را از دست می‌دهد و کفره تکفیرش می‌کند خوب آن دیگر قسم دوم مساله راحت‌تر است.

آن شخص می‌گفت آقا ما که در این راه آمدیم افراد متوجه شدند که ما ارتباط پیدا کردیم،

طبعاً حرف می‌زدند، طبعاً برای شما خلاصه مطالبی بود، و خوب همه جا هست، همیشه بوده، در همان زمان بوده نامه‌هایی که برای ایشان می‌فرستادند، صحبت‌هایی که می‌کردند و مطالبی که می‌گفتند چی بوده؟ کسی که جرات نداشت بیاید از روبرو حرف بزند، نامه می‌نوشت و چه مطالبی را در آنجا مطرح می‌کرد خدا می‌داند. و ما در مقابل اینها مجبوریم جواب بدهیم یا ساکت باشیم یا یک وضعیتی، حالا نظر شما چیست؟ ایشان چی

فرمودند؟ ایشان فرمودند: آقای فلان وقتی که ما رفتیم برای درس خواندن، این مطالبی را که گفتند آن موقع بدترش را به ما می گفتند، ما را درویش خطاب کردند ما را صوفی خطاب کردند، ما را مخالف و منحرف از اهل بیت خطاب کردند، سلام افراد را از ما قطع کردند، ارتباط افرادی که با آنها ارتباط داشتیم از ما بریدند، ولی ما یک کار کردیم آقای فلان، ما یک پنبه کردیم توی گوشمان، اصلاً نگذاشتیم چیزی به گوشمان برسد تا اینکه بخواهیم حالا راجع به آن فکر کنیم، این می شود چی؟ این می شود آن حریت، این می شود آن ریاضت،

پس ریاضت چیست؟ ریاضت این است که انسان مسیر را بگیرد نه به این طرف نگاه کند نه به آن طرف نگاه کند، ثنا گفتند او را، یا مذمت کردند او را ...، این می شود ریاضت، او را مورد قدردانی و ستایش و حمد و ثنا قرار دادند یا اینکه آمدند گفتند: این کی است؟ این چه است؟ این رفتارش چه است؟ این جور است و اینطور است و اینها یک افکار خاصی برای خودشان دارند و اینها یک جور خاصی برای خودشان هستند و اینها یک مکتب خاصی جدای از بقیه دارند و امثال ذلک از این خزعبلات که بحمدلله کم هم پیدا نمی شود، باید انسان مسیر را مسیر اهل بیت قرار بدهد و از آنجا سرسوزنی تخطی به این طرف و آن طرف نداشته باشد حالا همسایه اش پشت سرش حرف می زند، آنقدر بزند تا خسته بشود، آنقدر فلان فامیل بیاید بگوید تا خسته بشود، آنقدر گفتند، پشت سر ایشان گفتند، پشت سر بزرگان گفتند، پشت سر مرحوم انصاری رضوان الله علیه گفتند، پشت سر مرحوم قاضی، وای وای چه کردند؟ پشت سر آخوند ملاحسینقلی همدانی، مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی، پشت سر مرحوم علامه طباطبایی ... بنده در حضور علامه طباطبایی در یک روز پنجشنبه بودم در قم که یک نفر برای ایشان نامه ای نوشته بود و در آن نامه آنچه که خودش لایق بود به علامه گفته بود، آن هم از دنیا رفته، یعنی مرده!

مرحوم آقا را جزو عرفای کذابین در کتابشان آوردند و نویسنده هم هنوز زنده است، مرحوم آقا جزو عارفان کذاب و دروغ گو و استادش هم جزو دروغگوها! مرحوم آقای که کی بود؟ مرحوم آقای که مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری به من فرمودند، من شهادت می دهم که پدر شما از مفاخر عالم تشیع است، این فرد را جزو عرفای کذابین در کتاب معرفی کردند، حالا بقیه هیچ، بگویند، بگویند، چه اشکالی دارد؟ ریاضت چی است؟ ریاضت این است که برو در راهت، ببند چشمت را بر این حرفها، ببند گوشت را بر این مسائل، ببند بر آنچه را که دیگران می گویند، مگر راجع به امیرالمؤمنین نگفتند؟ مگر راجع به امام حسن نگفتند، مگر راجع به امام صادق نگفتند، مگر نگفتند، این همه ما در

کتب داریم! راجع به امیرالمؤمنین، چهارصدهزار مثقال نقره داد به ثمره بن جُندب که برود بالای منبر بگوید که علی شقی‌ترین فرد دنیاست و از رسول خدا من شنیدم که آن آیه‌ای که آمده **وَ يُهْلِكَ الْحَرْتُ** **وَ النَّسْلَ الْبَقْرَةَ**، ۲۰۵ این آیه راجع به علی است مرتیکه رفت بالای منبر جلوی صدها نفر گفت با همین دو گوش خودم و با همین دو چشم خودم شنیدم از لبان رسول خدا که فرمود این آیه درباره امیرالمؤمنین آمده آن وقت آن آیه‌ای که **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ الْبَقْرَةَ**، ۲۰۷ که در مورد

امیرالمؤمنین آمده در آن شب ليله المبيت که در فراش پیغمبر خوابیدند، که می‌خواستند از تعرض مشرکین قریش به آن حضرت جلوگیری کنند، این آیه در شأن امیرالمؤمنین آمد، او گفت که این آیه در شأن ابن ملجم است! چهارصد هزار مِثقال، از این پولها خیلی خرج شده، از این مصارف و از این مسائل خیلی خرج شده، درد اینجاست! بطوری که وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید کردند مردم شام می‌گفتند مگر علی نماز می‌خواند؟! آخر این خیلی حرف، حرف عجیبی است! چطور می‌شود آخر یک ملت را اینجوری شستشو داد؟ خُب بابا این مغز است توی کله‌اش! نخیر، این کاه است، گچ و کاه و آهن و سیمان است دیگر! چطور علی نماز می‌خواند؟ مگر علی نماز می‌خواند که او را کشتند؟ کشتن را نمی‌شود انکار کرد بالاخره همه دیدند، اینجور با مردم بازی کردند و با اعتقادات ... سپید را سیاه و سیاه را سپید کردند، برای مردم اینطور نشان دادند اما امیرالمؤمنین چی کار می‌کرد؟ کار خودش را می‌کرد و به راه خودش می‌رفت خُب مطلبی که به دنبالش بودیم ناتمام ماند و انشاءالله تتمه‌اش برای فرصت دیگر و برای جلسه‌ی دیگر.

ایام ماه محرم است من چند مطلب را بطور اجمال می‌خواستم در جلسه‌ی قبل خدمت رفقا بگویم ولی خُب حال نداشتم و این چند نکته را تذکر بدهم خدمت رفقا که نسبت به ایام سوگواری محرم و صفر خُب رفقا توجه دارند ولی از باب **وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ** الذاریات، ۵۵ تذکرش ایراد ندارد و انسان خوب است که بر همان راهی حرکت کند که بزرگان به آن راه رفتند، به آن راه رفتند و رسیدند نه اینکه فقط رفتند، ما رفتیم و رسیدیم، در ایام محرم و صفر بطور کلی دأب و دیدن عرفای الهی و عرفاءبالله و اولیاءالهی نه بر بزرگداشت این مساله‌ی محرم و صفر و نه بر احیاء شعائر بوده، بلکه نظر عرفاء الهی بر مساله‌ی سیدالشهداء نظر، نظر غنیمت بود، یعنی چی؟ یعنی همانطوری که در ماه رجب خدا سفره‌ای گسترده، در ماه رمضان سفره‌ای گسترده و دعوت کرده، اصلاً این قضیه‌ی سیدالشهداء یک مساله‌ای بود که باید افراد بیایند و بقایند و توشه‌ی خودشان را بگیرند و آن تحول و دگرگونی که در اوقات عادی برای انسان پیدا نمی‌شود در این زمان آن را انجام بدهند، خیلی عجیب است! این قضیه‌ی سیدالشهداء مساله‌ی عادی نیست و به عنوان یک کار روزمره و عادت و مثلاً احیاء شعائر انسان نباید به آن نگاه کند، باید خودش را در این قضیه‌ی عاشورا بیاندازد، باید خودش را در این مساله قرار بدهد، آن مقداری که می‌تواند، هرچقدر فکرش می‌رسد، هرچقدر از نظر باطنی می‌تواند در این مساله مایه بگذارد، به عنوان اینکه در روضه‌ی سیدالشهداء شرکت کنم ثواب ببرم نرویم! ثواب بهمان می‌دهند ولی کم می‌دهند، بعنوان اینکه بالاخره این شعائر حفظ بشود به این منوال

نرویم! خوب است ولی مال عوام است، به این عنوان که در این مجلس امام حسین فرض بکنید که حال آدم عوض می‌شود و حال و هوا فرق می‌کند نرویم! نه! بلکه به این عنوان برویم که ما در این مجلس می‌خواهیم خودمان را در کنار سیدالشهداء قرار بدهیم، اصلاً ما می‌خواهیم بشویم جزو آن افرادی که آن شب، شب عاشورا ماندند زیر خیمه، ما خودمان را ...، با این نیت برویم نه با نیت اینکه یک مجلسی پیا کردیم، نه با این نیت که برویم ثواب ببریم، نه با این که برویم احیاء شعائر بشود، درست است. ولی ...

ائمه عليهم السلام فرمودند باید ذکر ما حفظ بشود ولی چطوری ذکر حفظ بشود؟ با تغییر حال تو ذکر ما حفظ می شود، نه اینکه رفتن و داد و بیداد کردن.

من حال مرحوم والد و بزرگان را می دیدم که ...، همین هایی که نوشتند و می گویند این اولیاء خدا ارتباطی با ائمه ندارند بیایند این را از من بشنوند، هر روز دهه عاشورا که می شد مرحوم آقای حداد به افراد آنجا می گفتند که زیارت عاشورا بخوانید بعد از نماز صبح، می گفتند زیارت عاشورا بخوانید، حال مرحوم حداد را که من می دیدم در موقع نماز و در موقع تشهد و در موقع ... چون ایشان هر روز بعد از نماز صبح سوره ی یاسین را می خواندند بعد تعقیبات و دیگر سجاده شان را جمع می کردند هر روز سوره ی یاسین را می خواندند حالشان در موقع نماز و در موقع سوره ی یاسین یک جور بود ولی وقتی که زیارت عاشورا خوانده می شد ما می دیدیم یک جور دیگر شده، خودش را ایشان اصلاً در کربلا می گذاشت، در آن واقعه قرار می داد، معلوم بود، از وَجَنَات معلوم بود، نه اینکه فقط گریه بکند و ناراحتی و ... ایشان در روح مجرد این مسائل را ذکر کردند احساس می کردیم الان خودش را در کنار سیدالشهداء قرار داده و انگار دارد اصلاً در حضور حضرت زیارت عاشورا خوانده می شود یعنی در همانجا دارد این مساله انجام می شود، مرحوم آقا یک چیزی می فرمودند، این را هم از من بشنوید، ایشان می فرمودند که ما نه تنها این مساله را در آن زمان احساس می کردیم بلکه با مرحوم آقای حداد می رفتیم برای زیارت سیدالشهداء چند نفر بودیم، می رفتیم زیارت، روزها هم می رفتیم زیارت، وقتی که می رفتیم وارد حرم که می شدیم ایشان به یکی از همان افرادی که در آنجا بودند می گفتند زیارت نامه بخوان ایشان می گفتند وقتی که او زیارت نامه می خواند برای ما حالی دست می داد که اگر اشتهاً در اعراب، فتحه را ضمه می خواند ما قادر بر اینکه درست بگوییم نداشتیم یعنی حالی برای ما پیدا می شد که غیر از سیدالشهداء دیگر نبود، حقیقتی دیگر وجود نداشت، اینجور باید برویم به زیارت سیدالشهداء، اینجور باید باشد، این خیلی مساله بالایی است، این که من گفتم خدمتان بروید در آن فکر کنید، اینجور باید در مجلس سیدالشهداء برویم، سیدالشهداء در مجالس عزایش حضور دارد، البته نه در آنجایی که فقط شعبده بازی و تظاهر است، نه، آنجا نه تنها پایش را نمی گذارد بلکه بری است از آن مسائل، آن مجلسی که روی اخلاص باشد، آن مجلسی که برای سیدالشهداء برپا بشود نه برای ریا و تظاهر، در مجلس ریا و تظاهر سیدالشهداء و حضرت ابوالفضل پایشان را نمی گذارند، آن مجلسی که اخلاص در آن باشد، اول اخلاصمان را درست کنیم، صفای خودمان را درست کنیم، خودمان را با این وضعیت بسنجیم، با این موقعیت بسنجیم، آن وقت خواهیم دید، وقتی که روضه ی سیدالشهداء گوش می دهیم

برویم در مغزش که چه است قضیه؟ آیا ما هم بودیم همین کار را می کردیم؟ آیا اگر ما هم آنجا بودیم در همین وضعیت بودیم؟ یا اگر خودمان را نمی بینیم از حضرت تقاضا کنیم، درخواست کنیم، دعا کنیم، طلب کنیم که دست بگیرد، دستگیری کند، دست ما را بگیرد، به جای داد زدن و بیداد کردن و نعره کشیدن، به جای آن به مفاهیم روضه‌ای که گفته

می‌شود و مطالبی که گفته می‌شود گوش بدهیم اگر گریه‌ای بر ما می‌آید گریه را بکنیم جلوی گریه را نگیریم، باید گریه بشود ولی داد زدن چرا؟ فیلم بازی کردن چرا؟ مجلس را از آن حال و هوا انداختن چرا؟ امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید: خدایا به این ناله‌ها و فریادهایی که در عزای مصیبت من است رحم کن، نه فریاد تصنعی و تظاهر و نشان دادن به این و آن، که ببین من چقدر داد می‌کشم، آن فریادی که بی‌اختیار از دل برآید، خوب بله، خوب آن چه اشکال دارد؟ آن ناله‌ای که بی‌اختیار از دل دربیاید، نه آن طوری داد بزنم که سقف بیاید پائین، نه، آن فایده ندارد، آن حال مجلس را می‌گیرد، صفای مجلس را می‌گیرد، روحانیت مجلس را می‌گیرد و تبدیل به یک تظاهر و یک صحنه می‌کند. هم آن کسی که ذاکر است باید برود آن حال و هوای سیدالشهداء را بگوید، صحبت‌هایی که در آن قضیه شده، نه فقط اینکه زخم خورد و افتاد زمین و ... نه این فایده ندارد، مطالبی که گفته شده، اطوار آن حضرت، رفتار آن حضرت، سخنان آن حضرت، ظرائفی که در اینجا وجود دارد که پرداختن به آن یکی از ظرائف است که انسان را متوجه آن حال و هوا می‌کند، و الا خوب بله، تیر خورد و شمشیر خورد و افتاد، نهایتش این است است دیگر، این که چگونه بوده و چه وضعی داشته، این مساله مهم است.

مرحوم قاضی رضوان الله علیه ایشان می‌فرمودند، خودم این را از مرحوم آقای حداد شنیدم، و جب به و جب در صحن سیدالشهداء من خوابیده‌ام در همین صحن، برای چی؟ چون کار دارد با امام حسین، کار دارد، مثل ما که بیکار نیست، کار دارد با او سر و سر دارد، با او صحبت دارد، با او رفت و آمد دارد، در تعامل است، می‌خواهد بهره بگیرد، می‌خواهد نیاز خودش را در اینجا زمین بگذارد، می‌گوید من نیاز ندارم برم فلان جا بخوابم، من می‌آیم روی این سنگها می‌خوابم، هان! می‌فهمید یک چیزهایی ایشان، که این کارها را انجام می‌داد.

پس بنابراین روضه‌ی سیدالشهداء باید روضه‌ی با فهم باشد و با ادراک باشد این جلسات روضه نباید در آنها اختلاف باشد بعضی‌ها هستند در جلسات دو قسم می‌نشینند، یک عده‌ی خاص می‌نشینند دور، یک عده هم این وسط، آنها بلند می‌شوند سینه می‌زنند اینها همینطوری نشسته‌اند، جلسه امام حسین یکنواخت باشد، اگر همه هستند همه‌ی افراد بیایند، چه اشکال دارد آنها هم پیش شما بنشینند؟ چه اشکال دارد همه یک جور بنشینند؟ مگر اینها خورشان فرق می‌کند؟ اگر همه برای روضه بلند می‌شوند، همه باید بلند شوند، نه اینکه یک عده بلند شوند یک عده بنشینند، این دو قسم کردن اهانت به مجلس سیدالشهداء است، این صحیح نیست همه روی زمین باید بنشینند یا همه باید موقع سینه زدن بلند شوند و اگر کسی معمم است بیاید بنشیند، الان در همین جلسه که ما داریم فضلا

و بزرگان این‌ها را شما نگاه بکنید این‌ها اینقدری که در خود این مجلس نشستند اینقدر در این دور نشستند، مرحوم آقا می‌فرمودند فرق بین مجلس ما و مجلس بقیه این است که در این مجلس بین معمم و غیر معمم فرقی نیست، جا بود می‌نشینند نبود وسط می‌نشینند، ما با ایشان می‌رفتیم در مجالس ختم، یک دفعه خودم یادم است رفتیم مجلس ختم مرحوم آقای حکیم در بازار طهران همان مسجد

جامع است؟ جمعه است؟ (نمی دانم) رفتیم در آنجا، وقتی که وارد شدیم جا نبود ایشان رفتند وسط، دو نفر معمم، پدر و پسر رفتیم آن وسط نشستیم، یک نفر از آن آقایان هم نگفت بفرمائید، اینجا! یک نفر نگفت! ایشان نشستند و بعد هم بلند شدیم رفتیم، خب حالا بنده به من بربخورد؟ حتما باید بیایم کنار و بایستم و اینقدر صبر کم تا اینکه جمع بشوند مجاله بشوند و... این حرفها را نداریم، اینها چیست؟ اینها از حال آدم می گیرد از آن نیت آدم می گیرد، از آن مرتبه ای که باید در آن مرتبه باشد کم می کند، می آورد پائین تبدیل به یک حرکات ظاهر می کند، تبدیل به عادت می کند و تبدیل به یک حرکات ظاهر و نمایشی می کند.

این دستجاتی که بیرون می آید، موسیقی زدن حرام است در دستجات طبل و موسیقی و شیپور و...، همه ی اینها و تمام اینها بر خلاف رضای الهی است و مخالف با رضای سیدالشهداء علیه السلام است طبل و شیپور زدن و اینها چیست؟ ما از این چیزها نداریم، دستجات باید بیایند بیرون، سینه زنی و زنجیر زدن اشکال ندارد، هیچ اشکال ندارد، اینها بیایند یا اینکه اصلا نه سینه بزنند نه زنجیر، حرکت بکنند و در اینجا شعارهایی بدهند و شعارهای مَحیی بدهند، آزادی بدهند شعارهای واقعی بدهند نه شعارهای که فرض بکنید که اینها چندان معنا ندارد، نوحه هایی که خوانده می شود، نوحه هایی باشد که هدف حضرت را بیان کند، مکتب حضرت را بخواهد بیان کند، زیر و رو کند انسان را، حال و هوای انسان را عوض بکند، اینها باید گفته بشود، نه اینکه نمی دانم زینب بی چادر آمد بیرون... این حرفها چی است؟ این نوحه ها چیست؟ نوحه هایی باید گفته بشود که آن شخصیت حضرت و مکتب حضرت و مرام حضرت را بیان بکند و چه خوب است که آن کلماتی که از آن حضرت در تابلوها است همانها تبدیل به نوحه بشود و تبدیل به شعار بشود. اگر انسان بخواهد در این تظاهرات به عزاداری سیدالشهداء در این مرتبه بماند، مانده و نیامده بالا، خودش را در آنجا قفل کرده، خودش را در همان جا بسته، ولی اگر نه! این مطالب را کنار بگذارد، بداند که کلمات بزرگان و کلمات ائمه، مثل کلمات ما نیست، صحبت ائمه مثل صحبت ما نیست، آن از نفس قدسی تنازل پیدا کرده و در نفس امام قرار گرفته، آن صحبت را در اختیار ما گذاشته اند حالا همان را انسان بیاید تبدیل به شعار کند چقدر فرق است تا اینکه بیاید از جملات بیهوده و جملات در سطح پایین و بیشتر احساسی تا عقلانی و فهمی و ادراکی بیاید این مسائل را مطرح کند؟

علی کل حال بسیار محترم است و بسیار معزز است کسی که وارد روضه ی امام حسین می شود باید با وضو وارد بشود، بهترین لباس را باید بپوشد حمام برود و خود را تطهیر کند و با لباس

تمیز با لباس تمیز بیاید، نه لباسی که موجب اشمئزاز و آزار و اذیت دیگران است باید با لباس تمیزی که همان روز یا روز قبل آن لباس شسته شده است بیاید و در روضه شرکت کند و این را هم رفقا بدانند آن تاثیری که جلسات در بین الطلوعین دارد آن تاثیر در اوقات دیگر کمتر است نمی‌گوییم نیست و نمی‌گوییم که در ساعات دیگر مثل شب یا عصر جلسه نباشد، نه، اشکال ندارد، جلسه باشد هیچ اشکالی ندارد و خُب کسانی ممکن است نتوانند

صبح بروند شب یا عصری یک جلسه پیدا می‌کنند مثلاً تکیه‌ای در آنجا هست احساس خلوصی می‌کنند بالاخره اسم سیدالشهداء است می‌روند ولی مرحوم آقا می‌فرمودند قدر جلسات صبح و بین‌الطلوعین را بدانید آن تأثیر در جلسه‌ی بین‌الطلوعین، تأثیرش بسیار بسیار بالاتر است و خصوصاً اینکه انسان متوجه بشود رزقی را که ملائکه در آن روز برای انسان رزق معنوی می‌نویسند در بین‌الطلوعین است.

مرحوم آقای حداد به ما می‌فرمودند که روزی معنوی هر روز را ملائکه در بین‌الطلوعین می‌نویسند، لذا وقتی می‌گویند بین‌الطلوعین بیدار باشید برای این است، کسی که بین‌الطلوعین خواب است آن روز رزق ندارد نماز می‌خواند بدون رزق، قرآن هم اگر بخواند رزق ندارد، فایده‌ای ندارد، می‌شود خالی، ولی بین‌الطلوعین اگر بیدار باشد، بین‌الطلوعین متوجه باشد، نماز آن روزش فرق می‌کند قرآنش فرق می‌کند دعایش فرق می‌کند، زیارتش فرق می‌کند اینها همه چی؟ اینها همه تفاوتها هستند. علی کل حال این دو ماه بسیار محترم است در این دو ماه رفقا آجیل و شیرینی را از خانه بیرون ببرند، اگر مهمان می‌آید فقط میوه بیاورند و اینها را برای بعد از ماه صفر قرار بدهند. در منزل شعائر سیدالشهداء را باید به پا بداریم، عزاداری، زدن سیاهی‌ها و پرچم سیاه و کتیبه‌های سیاه، باید باشد تا نشان بدهد که شیعه‌ی امیرالمؤمنین در این ایام وضعیتش فرق می‌کند نمی‌گوییم تمام منزل را سیاه‌پوش کنید، که بچه‌ها بترسند، که آن هم غلط است هرچیزی حدی دارد ولی به این مقدار که نشان بدهد که این مساله و موقعیت فرق می‌کند و حال و هوای منزل هم تغییر خواهد کرد و سعی بشود که از اشعار و اذکار و نوشته‌ها و بیانات خود سیدالشهداء در آنجا باشد از رنگارنگی و رنگ‌آمیزی و ... یک چیزهایی هم درآمده اخیراً، یک کتیبه‌های که اصلاً هیچ تناسبی با مصیبت و اینها ندارد هزار جور رنگ است، نه، اینها هم چندان لطفی ندارد و بلکه اصلاً شاید خودش یک رادعی باشد و ذهن را متوجه خود کند، نه! خیلی ساده و خیلی تمیز و مرتب باشد و این هم بسیار بسیار مناسب است علی کل حال این مطالبی بود که شاید هم بعضی مسائل دیگر باشد که انشاءالله دوستان در فرصت‌های مناسب اینها را خدمت رفقا بیان می‌کنند انشاءالله امیدواریم که خداوند توفیق بدهد هرچه بیشتر از فیوضات این ایام بهره‌مند بشویم و نسبت به میزان فهم و ادراکی که به خاندان عصمت و طهارت داریم، خداوند فهم ما را بالاتر ببرد و ادراک ما را بیشتر کند و بر توفیقات ما نسبت به انجام و اتیان آنچه که مورد تکلیف است بیافزاید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد